

نمونه‌ای از مقاله دانش‌نامه‌ای در نقد کتاب

نوشته‌ای که در اینجا به خوانندگان عرضه می‌شود برای درج در فرهنگ آثار اسلامی-ایرانی که در دست تألیف است نوشته شده و نمونه بس زیبایی است از نقد در حوزه ادبیات داستانی. پس از انتشار بامداد خمار، نقدها و اظهار نظرهایی درباره آن در مطبوعات فارسی منتشر شد که شاید به جرئت بتوان گفت در هیچ‌یک از آنها ادب نقد و موازین امروزی آن رعایت نشده است. مثلاً در نقدی که خصلت معیاری (normative) دارد، منتقد از نظرگاه محدود مرامی خاص به اثر نگریسته و، به مقتضای آن، داورهای تحکمی درباره آن کرده است. اما، در مقاله‌ای که اینک از نظر خواننده می‌گذرد، همه فنون نقدنویسی به کار رفته و همه جهات لازمه این هنر رعایت شده است. اعتدال در ارزیابی و ذکر بجای عیب و هنر، بیان جنبه‌های مهم و اساسی، کشف نکات ظریف و حتی خفی، انسجام و ایجاز، زبان زلال و مؤدبانه و فرهیخته در آن فراهم آمده است و موجب گشته که خواننده تصویری جامع و روشن و دقیق از اثر حاصل کند.

ما این مقاله دانش‌نامه‌ای را، به عنوان سرمشق، در دست‌رس نقدنویسان جوان قرار می‌دهیم و امیدواریم مشوق پیش‌رفت آنان در عرصه‌ای باشد که قلم خود را وقف آن ساخته‌اند.

بامداد خمار. رمانی از فتانه حاج‌سیدجوادی (پروین) که در سال ۱۳۷۳ به رشته تحریر درآمد و چاپ‌های متعددی در میان خوانندگان مخالف و موافق برانگیخت. این اثر، در قالب داستانی ساده و روان و در مجموع گیرا، مضمونی آشنا و روزمره دارد. سادگی مضمون و نیز زبان اثر، که حاکی از تلاش نویسنده برای تحریک احساسات رقیق خواننده است، گاه از حد مناسب شأن رمان تنزل می‌کند و به زبان پاورقی مجله‌های زنان

نزدیک می‌شود. اما، می‌توان این اثر را، در کل، حاوی عناصر مثبت و جاذب نیز دانست. **بامداد خُمار** سرگذشت عشق پرشور و شتاب‌زده دختری پانزده‌ساله به نام «محبوبه» از طبقه متمول و نسبتاً اشرافی اوایل سلطنت رضاشاه است نسبت به جوانی تهی‌دست از طبقه پایین اجتماع آن زمان - عشقی خام که دختر جوان را بر آن می‌دارد تا به رغم مخالفت اطرافیان و بارد عواطف عاشقانه و پیشنهاد ازدواج پسر عمویش، «منصور»، و با قبول محرومیت از پدر و مادر، طی مراسمی ساده و تحریم‌شده، به عقد رحیم، شاگرد دکان نجاری سر گذر، درآید. آشیانه عشق محبوبه - که به مدد پدرش، بصیرالملک، در خانه‌ای کوچک و محقر جایگزین می‌شود - به مرور زمان، به شکنجه‌گاهی جهنمی بدل می‌گردد. دختر جوان، در زندگی جدید، که با زندگی مرفه و بی‌غم و رنج گذشته فرق بسیار دارد و با حشر و نشر با مادر رحیم، که زنی بی‌سواد و طماع و دسیسه‌گر است، و شوهری که به تدریج جاذبه خویش را از دست می‌دهد و، تحت تأثیر ناپختگی و جهالت خویش و نیز پاره‌ای از خصوصیات حاکم بر طبقه خود، چهره‌ای خشن و مغایر با تصورات نخستین دختر نشان می‌دهد، گرفتار برزخی از عشق و نفرت می‌شود. در این میان، وجود «الماس»، پسر کوچک آن دو، و نیز شراره‌های کم‌سوی عشق در حال احتضار یگانه رشته‌ای است که این پیوند نامتجانس را دوام می‌بخشد و لحظاتی از شادی و سعادت گذرا را به زن هدیه می‌کند. محبوبه، آن زمان که از جاذبه‌های صوری مرد رها می‌شود و آماج آزار و ضرب و شتم او قرار می‌گیرد و به عمق اشتباه جوانی خود پی می‌برد، از به دنیا آوردن فرزندی دیگر سر بازمی‌زند و، با توسل به شیوه‌ای خطرناک، جنین خود را می‌اندازد و، بر اثر عواقب سوء آن، برای همیشه نازا باقی می‌ماند. الماس خردسال نیز، پس از چندی، بر اثر غفلت مادر رحیم، در حوض خانه همسایه غرق می‌شود و محبوبه، از شدت افسردگی، در بستر بیماری می‌افتد. رحیم، که به‌زودی غم از دست دادن فرزند را به فراموشی می‌سپارد، به خیانت‌های خویش ادامه می‌دهد و تلاش دارد تا، با اغوای محبوبه، خانه و دکان جهیزیّه او را به تملک خویش درآورد. ولی این بار محبوبه به قیمت خرد شدن در زیر ضربات سنگین رحیم و پس از کشمکش تن‌به‌تن با مادر او موفق می‌شود خود را از آن زندان رها سازد و به آغوش خانواده پدری و زندگی آرام و بی‌دغدغه سابق بازگردد.

منصور، که در مدت ۸ سال دوری محبوبه از محفل خانوادگی، دو همسر اختیار کرده

و دارای فرزندانی است و کماکان خاطره عشق محبوبه را در دل دارد، به اصرار همسر خویش، «نیمتاج»، که زنی متدین و دارای کمالات و ادیب اما آبله‌روست، محبوبه را به ازدواج خویش درمی‌آورد. بدین سان، مثلث عشق محبوبه- منصور- نیمتاج شکل می‌گیرد که، در آن، هر سه قهرمان تلاش دارند تا آلام و رنج‌ها و احساسات پرشور خویش را از دیگران پنهان نگاه دارند. محبوبه، مالمال از حسادتی زنانه و در آرزوی داشتن فرزندی از منصور؛ نیمتاج در حسرت زیبایی محبوبه و هراس از دست دادن همسر و فرزندان؛ و منصور درگیر روابطی دوگانه، از یکسو عشق سوزان به محبوبه و از سوی دیگر تکلیف وجدانی نسبت به نیمتاج و در موقعیتی مغایر با اعتقادات قلبی و افکار روشن‌فکرانه خویش. آنان به زندگی غیرمتعارف و به‌ظاهر مسالمت‌آمیز خویش ادامه می‌دهند تا عاقبت این تنش پنهان میان سه قهرمان، با توسل محبوبه به ایمان و تسلیم او به سرنوشت، به آرامی می‌گراید. سرانجام، پس از سال‌ها، با مرگ نیمتاج و منصور، این مثلث از هم می‌پاشد و محبوبه با فرزندان منصور تنها می‌ماند.

رمان از طرح داستان در داستان پیروی می‌کند. اما، تسلسل وقایع در داستان اصلی به یکدستی حفظ می‌شود. شخصیت‌ها ساده و تک‌بعدی ترسیم می‌شوند و تنها شخصیت راوی یعنی محبوبه است که ابعاد پیچیده می‌گیرد و به صورت تلاطم درونی یک زن در بستر حوادث زندگی به تفصیل بیان می‌شود. همین کندوکاوهای یک‌سویه در عالم ذهنی راوی و گفت‌وگوهای درونی او (که به‌خصوص در فصل دوم شکل اغراق‌آمیز و گاه تصنعی می‌گیرد) و بی‌توجهی به ذهنیات قهرمانان دیگر (رحیم و مادرش) به انسجام رمان و قدرت تأثیرگذاری بر خواننده نکته‌بین لطمه می‌زند. این کاستی، در بخش سوم، که، در آن، نویسنده استادانه تألمات روحی محبوبه و تا حدی قهرمانان دیگر را به نمایش می‌گذارد، برطرف می‌شود.

انتقال خصوصیات زمان و مکان به خواننده بسیار سطحی است و تنها به مدد کاربرد نام بعضی از اشیاء و نشانه‌ها، از قبیل کالسکه، اندرونی، پیچه و روبنده، سعی در فضاسازی می‌شود. در پردازش شخصیت‌ها، که جملگی از نظرگاه قهرمان (راوی) داستان توصیف می‌شوند، ضعف کلی دیده می‌شود و عدم تنوع زبان آنها این ضعف آشکار را دوچندان می‌سازد. در مجموع، خواننده نباید در این اثر، جوای مضمین پیچیده اخلاقی و فلسفی یا شگردهای ادبی باشد. رمان سیری است در دنیای زن با

قلمی زنانه و نویسنده تلاش دارد تا، در این کندوکاو، تنها به احساسات عاشقانه و آسیب‌پذیری زن و زنجیرهای اسارت او بپردازد. در این میان، مضمون ساده و، در عین حال، قابل تعمق داستان، که بیانگر مرز باریک میان عشق و هوس و خطاهای جوانی است و قهرمان زن را به عمری رنج و اندوه و یا، به قول نویسنده، در خماری پس از مستی هوس باقی می‌گذارد، متأسفانه گاه با برخی کلمات گویی‌ها و اخذ نتایج اجتماعی از جانب نویسنده، بی‌آنکه پشتوانه منطقی و پذیرفتنی در رمان داشته باشد، به شدت لطمه می‌بیند. این در حالی است که نویسنده سعی دارد تا شکل ساده رمان را حفظ کند و تنها به بیان زندگی چند انسان - خارج از تأثیرات محیطی و اجتماعی - در چارچوب کشمکش عشق و نفرت و تفاهم و عدم تفاهم و خوب و بد بپردازد. بدین سان، مضمونی عام و روان‌شناختی، که در هر نوع رابطه عشقی حتی درون یک طبقه اجتماعی واحد می‌تواند مصداق یابد، گاه پیامد اختلاف طبقاتی جلوه می‌کند.

آناهید اُجاکیانس

